

## پراگما تیسیم :

بابی کوهی

گردآوری : شارمین مهر آذر

[Sh.mehrazar@gmail.com](mailto:Sh.mehrazar@gmail.com)

این مکتب برای اولین بار توسط چارلز ساندرز پی پرس (1839-1914) بوجود آمد . وی برای اولین بار در گفتاری بنام چگونه می توانیم عقاید خود را واضح کنیم ، پراگماتیسیم را از یک کلمه یونانی یعنی (پراگما) و یا (عمل) تشریح کرد . وی این کلمه را از آثار کانت اتخاذ کرد و بدان معنی جامع تری بخشید . ولی در هر صورت مؤسس این مکتب ویلیام جیمز آمریکایی بود .

ویلیام جیمز :

او در ژانویه 1842 دنیا آمد و در 1910 در گذشت . وی چندین بار تغییر موقعیت داد و تحصیلات خود را تغییر داد و رشته های مختلفی را امتحان کرد تا اینکه بفلسفه روی آورد و به سمت استادی مشغول تدریس گردید . وی دارای شیوایی کلام بود و به همین علت پس از مدتی محبوب تمام دانشجویان گردید . نقل است که یکی از دانشجویان وی در جلسه امتحان بر روی ورقه برای جیمز که استادش بود می نویسد : پرفسور جیمز عزیز من امروز حال امتحان دادن را ندارم و پرفسور جیمز علاوه بر نمره خوب دادن به وی بر روی ورقه برایش می نویسد : خانم اشتاین عزیز من هم حال تصحیح ورقه شما را ندارم . پاپینی فیلسوف ایتالیایی درباره پراگماتیسیم ویلیام جیمز می گوید : پراگماتیسیم مجموعه ای از حالت های فکری گوناگون است که از خصوصیات آن ، حفظ بیطرفی در میان شریعتهای مختلف است . پراگماتیسیم همانند راهرویی است در یک هتل که در آن ، صد در بر روی صد اتاق باز می شود . در یکی از این اتاقها مردی را می بیند که زانو به زمین زده و برای ایمان از دست رفته خود دعا می کند ، در اتاق دیگر مردی را می یابید که کنار میزی نشسته و با شوق می خواهد تعالیم ماوارء الطیبه را ریشه کن کند ، در اتاق سوم آزمایشگاهی می یابید که در آن محقق سرگرم پیدا کردن راهی برای پیشرفت به آینده روشن است . ولی در هر صورت راهرو متعلق به همه آنها است . در تفسیر پاپینی بخوبی فلسفه رنگین و پراز تضاد ویلیام جیمز ، ترسیم گردیده است . این فلسفه پراز تضاد از این عقیده جیمز سرچشمه گرفته است که حقیقت نسبی است و هیچکس تمامی حقیقت را در اختیار ندارد . هر کس در این دنیا تماشاچی است و هر کس از زاویه دید خود به دنیا می نگرد و چیزهایی را می بیند که از نظر دیگران پنهان است لذا هر کس فقط جزئی از حقیقت را می بیند نه تمام آن را . هیچ کس نمی تواند بگوید که نظر او کاملا صحیح است ، ممکن است که برخی بهتر و کاملتر ببینند ولی هیچ کس نمی تواند مدعی شود که نقطه نظر او کامل است . بجای مخالفت با عقاید دیگران بهتر است آنها را بفهمیم و از زاویه دید آنها به آن مسئله بنگریم که در این صورت بدون شک عقاید آنها نیز درست می نماید . ویلیام جیمز جهان را متکثر می بیند . برای او جهان دستگاهی منظم ، محصور و مسدود نیست . جهان عرصه حوادث و ماجراها و

امکانات و احتمالات بی شمار است . دنیای ما دنیای تصادف و احتمالات است نه تقدیر و سر نوشت . ما می توانیم در تغییر چهره جهان نقش مهمی بازی کنیم و در بهبود آن کوشا باشیم .

درباره پراگما تیسیم:

فلسفه جیمز فاقد سیستم مشخص و عبارت از تجارب پراکنده است که همین عدم سیستم تیک بودن این فلسفه را می توان یک سیستم دانست . جیمز ساختمان فکری خود را (رادیکال امپرسیسم) و متد خود را پراگما تیسیم خواند . او گر چه وجود یک نمود ماوراء العطبیعی را منکر نمی شود ، ولی ماوراء الطبیعه را علم نمی داند . پراگما تیسیم عبارت است از صرف نظر کردن از اصول و مقولات و مبادی نخستین و تمرکز کردن بر روی عواقب و ثمرات و فواید اشیاء . قدما می پرسیدند : خدا کیست ؟ موجودات زنده از کجا و چگونه بوجود آمده اند؟ ولی پراگما تیسیم طرح این سوالات را بیهوده می داند . پراگما تیسیم در جستجوی نتایج اعمال است . اگر عقیده ای در زندگی مفید و دارای نتایج ثمربخش و عملی بود ، آن عقیده مورد قبول است در غیر اینصورت مردود و دانش باید بخاطر زندگی باشد و نه زندگی برای دانش . نظرانی صحیح می باشد که صحت آنها در عمل اثبات گردیده باشد بهمین علت پراگما تیسیم را اصالت عمل می نامند .

پراگما تیسیم قبل از هر چیز روشی برای حل و ارزیابی مسائل فکری بدست می دهد . در پراگما تیسیم باید در ابتدا ارزش نقدی (Cash Value) یک ادعا معین گردد و مشخص گردد این ادعا چه تا ثیری در زندگی و وضع موجود می گذارد . هر اندازه که این تا ثیر بیشتر باشد ارزش نقدی آن ایده نیز بالا می رود . بر طبق نظر جیمز عقاید ابزاری هستند که برای حل مسائل عالم تجربه به کار می رود و صحت و سقم یک نظریه بستگی به عملی بودن آن دارد . ممکن است یک عقیده در یک زمان عملی باشد و در زمانی دیگر نباشد در نتیجه لزومی ندارد یک عقیده همیشه کاربرد داشته و صحیح باشد . ویلیام جیمز معتقد است حقیقت یک چیز جامد و ساخته شده نیست بلکه دائما در حال رشد و تکامل است و این بعلت رشد و تکامل افکار و بینش های ما می باشد . (پس اگر بگویم که عقیده ای که متعلق به چند هزار سال پیش بوده و در آن زمان کارایی داشته است جای تعجب ندارد که الان بی مصرف باشد ، به بزرگترین علت تغییر شرایط و زمانه و بدون در نظر گرفتن مسائل ماوراء الطبیعی – نویسنده)

دین و پراگما تیسیم :

ویلیام جیمز خود به مسائل متافیزیک اعتقاد نداشت ولی او برای دین فقط ارزشی قائل بود که فایده دینوی داشته باشد و بتواند عده ای از مردم را از تشویش و نگرانی برهاند . در واقع وی مذهب را وسیله ای برای درمان ناراحتی های درونی قابل تحمل می داند ولی برای مذهب فی نفسه ارزشی قائل نمی باشد . بر این اساس وقتی جیمز از مذهب نام می برد منظور روی آداب و رسوم دینی و یا حتی عقیده به خدا نیست بلکه مقصودش سیرو ادراک درونی است که ضمیر انسان را از تشویش و اضطراب بر کنار می دارد .

جنگ و پراگما تیسیم :

ویلیام جیمز از جنگ سخت نفرت داشت ولی پی برد که خوی جنگجویی در وجود انسان غیر قابل انکار است لذا می گفت : این غریزه را باید رام کرد و آنرا علیه طبیعت بکار برد نه علیه هموعان خود . وی می

گفت بگذارید جوانان دو سال بنظام بروند نه برای آموختن کشتار همنوعان خود بلکه برای اینکه چگونه با طبیعت به مبارزه بپردازید .

جان دیوئی:

جان دیوئی مربی و فیلسوف بزرگ امریکایی متولد سال 1859می باشد و پس از 93سال زندگی پر بار در گذشت . وی که وارث مستقیم ویلیام جیمز بوده است ، دارای مکتب اینسترو منتالیسم (Instrumentalism) می باشد . تفاوت دیویی و جیمز این است که جیمز اشراقی بوده و دیویی منطقی . بعقیده برخی مشعلی که جیمز روشن کرد ، دیویی مشتعلتر تحویل آینده داد. دیویی نیز مانند جیمز شیفته تفکر هگل بود ولی بعد از پانزده سال تفکر در فلسفه هگل به بطلان اساسی تعلیمات وی پی برد .

وی نیز همانند جیمز حقیقت را در حال تکوین می بیند و آنرا چیزی ساخته شده و کامل نمی بیند . دیویی در فلسفه خود هیچگاه دچار اصول جزمی نگردید و تا آخر عمر برای پذیرش هر گونه فکر جدیدی آماده بود . از نظر فلسفه اجتماعی دیویی با هر نوع خود پرستی مخالف بود . دیویی تحولات اجتماعی را جبری و اجتناب ناپذیر می دانست و حتی گاهی مانند ماتریالیستها می گفت : اکنون جبر اقتصادی یک موقعیت است ولی بر خلاف ماتریالیست ها به جبر تاریخی معتقد نبود . دیویی معتقد است دموکراسی واقعی وقتی تحقق می یابد که همه افراد تحت شرایط مساوی از تعلیم و تربیت برخوردار گردند و بهر کس فرصت کافی داده شود تا استعدادهای خود را پرورش دهد .

دیویی عقاید را افزار می دانست و قویترین افزار برای تغییر در زندگی را رابطه تنگاتنگ عقیده و عمل می دانست . وی چون هیچ چیز را ثابت نمی دانست ، هوش انسانی را قادر به تغییر اوضاع و احوال می دانست . دیویی می گوید : فلسفه مریض است زیرا بجای کشف بیماریهای سیاسی و اجتماعی و اخلاقی و رفع آنها ، با اندیشه های متافیزیکی و دور از واقعیت زندگی را فلج کرده است . وی می کوشید فلسفه را که در اثر غرق شدن در مسائل انتزاعی روز بروز بیشتر از علوم جدا شود ، بعلوم نزدیک کند و نگذارد علوم پس از غارت حقایق فلسفی بروند و فلسفه را تنها بگذارند .

دیویی همانند کارل مارکس می گوید : تا بحال فلاسفه بطرق گوناگون به تفسیر جهان پرداخته اند اما نکته در اینست که جهان را باید دگرگون کرد . دیویی روحانیت را نوعی ضعف در مبارزه با مشکلات زندگی می داند و اصطلاحاتی نظیر (مطلق) هگل و (اراده) شوپنهاور و (نشاط حیاتی) برگسون ، برای او کلمات بی معنی هستند و بدرد زندگی نمی خورند .

موفق باشید

[baabi\\_koohi@yahoo.com](mailto:baabi_koohi@yahoo.com)

بابی کوهی